



سید زبیر واعظی

## تو ای فواندهء عزیز و گرانقدر :

هر کسی که باشی با هر پیشه و مسلک و شغل و مقام و یا در هر سن و سال بارها و بارها در مبارزه با احساسات شکست خورده ای و قطره اشکی از شادی ویا غم در چشمانت پرورانده ای بگذار بگویمت که غم و اندوه را کنار بگذار و نگاه و اندیشه کن که تو شخصاً چه میتوانی در مقابل هموعان و جامعه ایکه دران حیات بسر میبری انجام دهی.

بگیر و غنچهء مَحبت را بدست نسیم انسانیت بسپار تا آشنایان و دوستان و مردمان را از پاکی و لطافت خود سرمست سازی و همچنان راستی و صداقت و مَحبت پیشه کن که این دنیا بی نهایت بی وفا و بی مروت است و زندگی ما بسا کوتاه و زود گذر. مگر این زندگی چیست که از برایش جانها را با خار غم میخراشیم و دلها را از برایش به ناله و فغان در میآوریم و مقصود و هدف ما از اینهمه تلاش و رفت و آمد و غوطه ور شدن درین عالم به خاطر چه و بمنظور بدست آوردن چیست؟

اگر میخواهی که مردمان ترا دوست بدارند در معامله صداقت کن و دروغ مگو و بزبان خود کسی را مرزجان که راستی به دل آرامش میبخشد واز کذب و دروغ تزویر و شک و پریشانی پیدا میشود. راستی یگانه سکه ای است که همه جا قیمت دارد و یگانه راه ایده آل برای ما در زندگی فقط و فقط راستی میباشد.

پس تو همواره در راه راستی باش و هرگز ازین شاهراه منحرف مشو، خواه در هنگام سختی و خواه در هنگام راحتی.

شادمانی از آن کسی است که همیشه راست گو و درست کردار باشد. یک مثل چینی است: طیبی که لاف میزند هرگز داری خوب در اختیار ندارد کنفوسیوس چه شیرین گوید: من از کسانی نفرت دارم که حيله گری را حکمت، نافرمانی را شجاعت و یاوه گویی را حقیقت مینندارد.

مردم با اخلاق معمولاً دارای وجدان پاکند، کسیکه شرم ندارد وجدان هم ندارد. وجدان نمایندهء پاکدامنی، عفت و صداقت است. بنا بر این از کسانی که قلب پاک شما ایشانرا به خود نمی پذیرد اجتناب نمائید. اما با وصف آن به تمام راه هائیکه میتوانید، در تمام جاهائیکه میتوانید، در تمام اوقاتیکه میتوانید، با تمام مردمیکه میتوانید، خوبی کنید. در قطعه شعر ذیل شکوه و نا رضایتی از فضای مکرر و غبار آلود جامعه که در آن سوء نیت، عدم اعتماد و نپذیرفتن همدیگر در روابط انسانی تسلط یافته، چنین بیان گردیده است:





## درد زمان

اندر میان ما بس دشنام و زنده باد است  
بازار صدق یکسر بگسسته و کساد است  
هر یک به سینه کوبیم سنگ وفا و همت  
لیکن بروز میدان بر عکس این مراد است  
هستیم ز خود راضی انگشت ما به هر سو  
از نفوت و تکبر این شیوه و نماد است  
فردی اگر بمیرد گوئیم چه مردکی بود  
بر مرد زنده تقدیم هر آن مرده باد است  
دکان کید و نیرنگ باز است و پر ز رونق  
نادان به صف اول فهمیده بیسواد است  
تزویر و میله ماکم در بطن و فصلت ماست  
تهمت زدن به پاکان تمریف و ارتداد است  
در هر بساط و ممفل اشکال زد و بند است  
در رشته رشته، ما جنجال و انجماد است  
درد و دریغ فدا را زین مردمان خود بین  
کز دست شان فضاییم آکنده، فساد است

فوش باد هر دلی گر سازد دل دگر شاد      آزاد زیست هر آنک فوش طینت و نهاد است  
هر چند فغان بلبل و آهنگ مرغ فوشفوان      فار دو پیشم زاغ و بوم پلید و فاد است  
بگذار گر مسودان مذمت کنند به فلوت      دالیست بر بزرگی انگار که وی شیاد است  
چه نیک گفته بشنو یک شاعری درین باب      دوبیت نغز و نابش این بنده را بیاد است  
در این جهان رنگین جای دریغ و داد است      تا هر کی هرچه گوید ایراد و انتقاد است  
نماز اگر گذاری فنند که صوفی را بین      قمار گر بمانی پاک بافته و نراد است  
اندر میان ما بس دشنام و زنده باد است      بازار صدق یکسر بگسسته و کساد است

پاورقی:

خاد: اخات، زغن، غلیواژ .  
پرنده‌ای است شبیه به کلاغ.

رسانه نور